

# فضیلت علم علوی

## و انعکاس آن در اشعار سخنوران قدیم

دکتر میراحمد طباطبائی

شعر فارسی پس از اسلام تجلی گاه گنجینه معارف اسلامی است. به عنوان مثال در خلال اشعار فارسی چه بسا می توان با آیات قرآن مجید و احادیث شریف و اخبار و روایات متقن اسلامی، به صورت نقل و استشهاد، ترجمه و تفسیر و تحلیل و اشارات صریح، روبرو شد. اینک به تناسب مقام به ذکر یک حدیث شریف نبوی که در اشعار سخنوران بزرگ ما پرتو افکنده است می پردازیم. حدیث شریف نبوی این است: **أنا مدينة العلم و علی** بابها: من شهر دانشم و علی (ع) در آن است.

سخنوران بزرگ ما امثال فردوسی و ناصر خسرو و سنائی و عثمان مختاری و شیخ عطار و مولوی و دیگران هر یک به تناسب مقام و فراخور موضوع این کلام ظریف نبوی را با بیان دلپذیر در آثار شیوای خود منعکس کرده اند. پیش از آن که به اصل موضوع پرداخته شود باید متذکر شد که اشعار فارسی که از دیر باز درباره مناقب حضرت امیر مؤمنان (ع) به دست است دارای مضامین متنوع است و این تنوع حاکی اوصاف گوناگون قدسی آن حضرت است. به قول استاد شهید مطهری حضرتش «شخصیت جامع همه ارزشهای انسانی است و یک شخصیت جامع الاضداد است».

سخنوران بزرگ فارسی از قدیم درباره جود و سخا، فقر و قناعت، شجاعت، جوانمردی، حلم و بردباری، دانش، حکمت و فصاحت امیر مؤمنان (ع) در قالب اشعار نغز داد سخن داده اند. از جمله سنائی کوشید که در یک بیت جمیع خصال ممتاز شخصیت والای حضرت را گرد آورد ولی پیداست که توفیق نیافت تا بحر را در کوزه ای بگنجاند:

اشجع و افصح، افضل و اکرم

از همه اعدل، از همه اعلم<sup>۲</sup>

صفی الدین حلّی عارف و شاعر نامی که در قرن هشتم هجری می زیسته است درباره اوصاف متضاد حضرتش چنین می سراید:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَصْدَادُ

فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ

زاهد، حاکم، حلیم، شجاع

فاتک، ناسک، فقیر، جواد<sup>۳</sup>

در این نوشته، فقط به شرح مختصر یک فضیلت بارز حضرت علی (ع) اکتفا می رود و آن وصف دانش امیر مؤمنان (ع) به استناد

یک حدیث متواتر شریف نبوی و انعکاس وسیع این کلام مقدّس در اشعار سخنوران بزرگ فارسی است.

حدیث شریف **أنا مدينة العلم و علی** بابها هم از طریق منابع تشیع روایت شده است و هم از طریق منابع تسنن و از میان احادیث متبرک متواتر، این حدیث، بیش از همه نظر سخنوران نامی ما را بخود جلب کرده است.<sup>۴</sup> باید متذکر شد که در وصف علم علی (ع) در اشعار فارسی، چند گونه سخن آمده است:

(۱) وصف علم حضرت (ع) بدون استناد به حدیث شریف نبوی:

در این باره امثله فراوان می توان بدست داد ولی برای رعایت اختصار بذکر یک نمونه اکتفا می شود. ناصر خسرو گوید:

علم علی (ع) نه قال و مقال است عن فلان

بل علم او چو درّ یتیم است بی نظیر

اقرار کن بدو و بیاموز علم او

تا پشت دین قوی کنی و چشم دل قریر<sup>۵</sup>

(۲) وصف علم امیر مؤمنان با استناد حدیث شریف نبوی:

سنائی در پاسخ به سؤال سلطان سنجر در باب مذهب، قصیده غرائی می سراید و ضمن آن عقاید خود را بی پرده بیان می کند. در این قصیده چنان شیفته وار و سرشار از دل بستگی و تعلق خاطر در حق نبی اکرم (ص) و خاندان طهارت سخن می راند که در اخلاص و ارادت تام او به علی (ع) و اولاد کبارش، تردیدی باقی نمی ماند. قصیده بدین مطلع آغاز می شود:

کار عاقل نیست در دل مهر دلیر داشتن

جان نگین مهر بهر شاخ بی برداشتن....

من سلامت خانه نوح نبی بنمایم

تا توانی خویشتن را ایمن از شر داشتن

آنگاه، شاعر، «سلامت خانه نوح نبی» را، که آدمی در پناه آن از گزند توفان مرگبار مصون می ماند، چنین نشان می دهد:

شو مدینه علم را درجوی و پس در وی خرام

تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر در داشتن

چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است

خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن<sup>۶</sup>

ناصر خسرو و قصاید خود را به کرات به مضمون این حدیث شریف آراسته است. مثلاً در قصیده ای به مطلع ذیل:

پشتم قوی بفضل خداست و طاعتش

تا در رسم مگر به رسول (ص) و شفاعتش

مضمون حدیث شریف را ضمن بر شمردن فضایل امیر مؤمنان (ع) چنین می پروراند:

در بود مر مدینه علم رسول را

زیرا جز او نبود سزای امانتش

گر علم بابتد بدر شهر علم شو

تا بر دلت بتابد نور سعادتش<sup>۷</sup>

و در قصیده بلند دیگر که چنین آغاز می شود:

ای حجت بسیار سخن دفتر پیش آر

وز نوك قلم دُر سخنها ت فر و بار

به حدیث شریف نبوی به صراحت استناد می کند و چنین می گوید:

پیغمبر بُد شهر همه علم و بران شهر

شایسته دری بود و قوی حیدر کرّار

این قول رسول است و در اخبار نوشتست

تا محشر از آن روز نویسنده اخیار

از پند و زعلم آنچه برون نامد از این در

از علم مگو آن را وز پند میندار<sup>۸</sup>

عطار نیشابوری بدون استناد صریح به حدیث شریف نبوی، مفاد آنرا در آثار خود، بارها می آورد. مثلاً در قصیده بلندی در باب توحید و ستایش خاتم الانبیاء (ص) و ذکر مناقب حضرت امیر (ع) با اشاره به قدر و منزلت حضرتش در نزد نبی اکرم (ص) چنین می فرماید:

چون مصطفاش در اسدالله مثال داد

طغرای آن مثال کشیدند لافتی<sup>۹</sup>

این حلقه دری که دری جُست تا بیافت

وان در در مدینه علمست و بابها<sup>۱۰</sup>

شاعر، همچنین در مثنوی الهی نامه ضمن ذکر مناقب حضرت علی (ع) چنین گوید:

چنان در شهر دانش باب آمد

که جنت را بحق بواب آمد<sup>۱۱</sup>

و در منطق الطیر از مضمون حدیث شریف چنین یاد می کند:

خواجه حق پیشوای راستین

کوه حلم و باب علم و قطب دین....

در ضمیرش بود مکنونات غیب

زان بر آوردی ید بیضا ز جیب<sup>۱۲</sup>

مولوی در داستان بسیار گیرایی که گویای حلم شگفت انگیز مولای متقیان است و با این بیت آغاز می شود:

از علی (ع) آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزّه از دغل

حضرت را «افتخار هر نبی و هر ولی» می خواند و به تناسب مقام با لحنی شورانگیز به حدیث شریف نبوی چنین اشاره می کند:

چون تو بایی آن مدینه علم را

چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب

تا رسد از تو قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد

بارگاه ما له کفو اُخذ<sup>۱۳</sup>

این داستان یکی از عمیق ترین داستانهای نکته آموز مثنوی است که در آن اشاراتی از آیات قرآن مجید و احادیث شریف و پیوند

بین علم و حلم که در کلمات قصار حضرت امیر (ع) زیاد است و رازداری حضرت به عنوان گنجور اسرار غیبی خاتم الانبیاء (ص)، همچنین نکات عرفانی قابل تفسیر، یافته می شود.

۳) برخی از منابع تسنن این حدیث را تعمیم داده و در شأن همه صحابه چهارگانه نبی اکرم (ص) صادق دانسته اند. چنانکه می دانیم ابوبکر به صدق، عمر به عدل، عثمان به حیا و حضرت امیر (ع) به علم متصف بودند. پس حدیث شریف نبوی را به ترتیب چنین روایت کرده اند:

أنا مدينة الصدق و ابوبکر بابها

أنا مدينة العدل و عمر بابها...

سنائی غزنوی که در تشیع وی تردیدی نیست در حدیقه، ذیل هر يك از احادیث چهارگانه فوق یاران نبی اکرم (ص) را می ستاید و چون بنام مبارک علی (ع) می رسد عنان اختیار از دست می دهد و با لحن پرشور چنین می سراید:

آن زفضل آفت سرای فضول

آن علمدار و علم دار رسول

مر نبی را وصی و هم داماد

جان پیغمبر از جمالش شاد

عالم علم بود و بحر هنر

بود چشم و چراغ پیغمبر

رازدار خدای، پیغمبر

رازدار پیمزش حیدر

تا بنگشاد علم حیدر در

ندهد سنت پیمبر بر<sup>۱۴</sup>

عثمان مختاری با توجه به حدیث اربعه فوق چنین گوید:

برگرفت از ره بهشت آفت

در پیغمبری بیست و برقت

بدر راه آن مدینه بیوی

صدق و عدل و حیا و علم بجوی

آنگاه در مقام تفضیل حضرت علی (ع) بر سایر یاران بر می آید و چنین گوید:

زود گردی زران شیران سیر

گر روی هیچ وقت بر بی شیر<sup>۱۵</sup>

نظیر این معنی شعر نظامی در سرفنامه است که چهار یار پیغمبر اکرم (ص) را می ستاید ولی به تفضیل حضرت امیر (ع) بر سایر صحابه می پردازد و چنین می گوید:

بمهر علی (ع) گرچه محکم پیم

ز عشق عمر نیز خالی نیم

این بیت گواه است که نظامی «مطابق مذهب شافعی علی (ع) را به سبب مقام علم و فضل بر دیگران مقدم می داشته و این معنی بخوبی از مصرع: بمهر علی گرچه محکم پیم، معلوم و مستفاد می گردد»<sup>۱۶</sup>

علامه فقید جلال‌الدین همائی، ضمن اشاره به این مذهب چنین نوشته‌اند: «در اهل تسنن هم گروهی از خواص علما پیدا شدند که منکر فضایل اهل بیت نبودند بلکه به تفضیل علی (ع) بر سایر صحابه می‌گفتند و دوستداری آل علی را اظهار می‌کردند چنانکه از امام شافعی نقل است:

لو كان رضى حِبِّ آلِ مُحَمَّدٍ  
فليس هَذَا التَّقْلَانِ إِنِّي رَافِضٌ»<sup>۱۷</sup>

بر قول استاد فقید باید افزود که این بیت امام شافعی را، عبدالرحمن جامی چه نیکو به قالب نظم در آورده است:

شافعی آن که سنت نبوی  
ز اجتهاد قویم اوست قوی  
بر زبان فصیح و لفظ متین  
گفت در طقّ شعر سحر آئین  
گر بود رَفَضِ حِبِّ آلِ رَسُولِ  
یا تولی بخاندان بتول  
گو گوا باش آدمی و پری  
که شدم من ز غیر رَفَضِ بَری<sup>۱۸</sup>

این استدلال در مورد انوری هم صادق است. او «از پیروان اهل سنت و جماعت است، منتهی به امیرمؤمنان و خاندان مصطفی (ص) بیش از دیگران معتقد بوده... چنانکه جماعتی از علماء سنت و جماعت بر این طریقه رفته‌اند...»<sup>۱۹</sup> هموست که می‌گوید:

دین به عمر شد قوی گرچه پس از عهد او  
باقی ناموس کفر خنجر حیدر شکست<sup>۲۰</sup>

باید بیاد آورد که در میهن ما از قرن پنجم هجری دامنه تعصبات مذهبی بالا گرفت و فرقه‌ها و جماعت‌های شیعی و سنی، معتزلی و اشعری به بحث‌های نفاق انگیز و جدلهای سخت درگیر شدند اما در این کشاکش، اغلب سخنوران نامی ما نه فقط دامان خود را آلوده به اینگونه تعصبات نکردند بلکه در اشعار خود متعصبان را سخت مورد نکوهش قرار می‌دادند و اجتماع را به پرهیز و اجتناب از اعمال ناسزاوار تعصب آمیز دعوت می‌کردند. آن که شیعه بود در اشعار خود از صحابه و یاران نبی اکرم (ص) به نیکی یاد می‌کرد و آن که سنی بود از علی (ع) و خاندان طهارت به احترام نام می‌برد. ببینید شاعر پای بند مذهبی مانند ناصر خسرو چه می‌گوید:

وینها که دم زدند به حِبِّ علی (ع) همی  
گر زآنکه دوستند چرا خصم عُمَرُند  
وینها که هستشان به ابو بکر دوستی  
گر دوستند چون که همه خصم حیدرند<sup>۲۱</sup>

(۴) گمان نرود که نام بلند آوازه فردوسی، در این مقام از یادرفته است. نام فردوسی را گذاشتیم که در پایان سخن از متقدمان به عنوان حسن الختام از وی یاد کنیم به سه دلیل:

فکر داشتند  
نیم اول شریفان  
عشق ایسب با ایامان  
از دلای دورانش زنده  
و جهان کنز و تبسم  
بیاشورم بر آستان  
بیت

اول) فردوسی ظاهراً نخستین سخنوری است که این حدیث شریف را به نظم در آورده و افتخار الفضل للمتقدم برازنده شأن اوست. دوم) هیچ شاعری به شیوایی فردوسی، این کلام مقدس را به رشته نظم نکشیده است. آری، شعر مولوی در این باره شورانگیز است و از جذبه و حال ویژه‌ای برخوردار است ولی سخن فردوسی بلیغ و شیواست. سوم) صراحت لهجه فردوسی در دفاع از اصالت حدیث شریف بی نظیر است. او با چنان صدق عقیده و اخلاص تأم نسبت به خاندان نبی اکرم (ص) سخن می‌گوید که حیرت آور است.

فردوسی در مقدمه شاهنامه وقتیکه بنام والای حضرت علی (ع) می‌رسد گرمی سختش اوج می‌گیرد و سخن را «پوست کنده» بیان می‌کند و با اشاره به حدیث شریف چنین می‌فرماند:

چه گفت آن خداوند تزیل و وحی  
خداوند امر و خداوند نهی...  
که من شهر علمم علیم در است  
دُرسْت این سخن قول پیغمبر است

فردوسی مانند ناصر خسرو از شعرای صریح‌اللّهجه است که برای او ممکن نیست عقاید خود را در دل پنهان دارد و از این رو پای خود را به عنوان شاهد به میان می‌کشد و چنین ادامه می‌دهد:

گواهی دهم کاین سخن راز اوست  
تو گونی دو گوشم بر آواز اوست

شاعر برای اینکه اخلاص قلبی خود را به اهل بیت نبی آشکارتر سازد در این ۲۴ بیت (این ابیات در همه نسخ قدیم آمده، از جمله در نسخه لندن، یعنی قدیمترین نسخه‌ای که در دست است) مکرّر ضمیر شخصی مفرد، اعم از متصل یا منفصل به کار می‌برد:

گرت زین بد آید گناه من است  
چنین است و این دین و راه من است

برین زادم و هم برین بگذرم  
چنان دان که خاک پی حیدرم  
از این در سخن چند رانم همی  
همانا کرانش ندانم همی

فردوسی به این اعترافات صریح اکتفا نمی کند و راه رستگاری را نیز به جویندگان ارائه می دهد:

اگر چشم داری به دیگر سرای  
بزد نبی و وصی گیر جای

نباید فراموش کرد که فردوسی با اینگونه سخنان پای سند ناکامی خود را امضاء می کرده است. زیرا او در چنان عصر تیره ای زندگی می کرد که سلطان ترك متعصب از راه تملق گونی به خلیفه وقت، می گفت: «... من از بهر عباسیان انگشت در کرده ام در همه جهان و قرمطی می جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بردار می کشند...»<sup>۲۲</sup> فردوسی خوب می دانست که سخنانی از این دست برای حکمرانان مستبد متعصب وقت، قابل هضم نیست.<sup>۲۳</sup>

(۵) به عنوان نمونه از میان شعرای متأخر، از میرزا نصیر طبیب اصفهانی دانشمند و سخنور معروف قرن ۱۲ هجری (زمان کریمخان زند) نام می بریم که جامع علوم معقول و منقول بود و به سبب تبخر در فنون نجوم و ریاضی و علم طب او را خواجه نصیرالدین ثانی لقب داده بودند. او در مثنوی پیر و جوان ضمن بر شمردن مناقب نبی اکرم (ص) و حضرت امیرمؤمنان (ع) چنین می سراید:

محمد شمع بزم آفرینش  
جزاغ افروز راه اهل بینش  
کتابش معجز روشن بیان را  
وصییش حاکم مطلق جهان را  
در علم نبی گنجینه راز  
زبانش راز حق را نکته پرداز  
درویش مخزن سر الهی

در او حکمت نهان چندانکه خواهی<sup>۲۴</sup>

(۶) بدیهی است که این حدیث شریف در اشعار عربی نیز پرتو افکن شده است که برای رعایت اختصار بذکر نمونه ای اکتفا می شود:

صاحب بن عباد در قصیده بلندی که به گونه سؤال و جواب در باب حب خاندان نبی (ص) و مناقب حضرت امیرمؤمنان، طرح می کند با اشاره به حدیث نبوی از جمله چنین سروده است:

قالت: فمن ذا عدا باب المدينة قل  
فقلت: من سألوه وهو لم يسأل<sup>۲۵</sup>

گفت: آن کس که در شهر دانش بود، بگو که بود؟

گفتم: کسی است که همه از او پرسیدند و او از هیچکس نپرسید.

شاعر سرانجام در قصیده خود نام شریف حضرت را چنین می آورد:

قالت: فمن هو هذا الفرد سئمه انا

فقلت: ذاك امير المؤمنين علي (ع)

گفت: این شخص والا چه کسی است، نام او را بر زبان آر

گفتم: وی امیرمؤمنان، علی (ع) است.

(۱) انسان کامل، استاد مطهری، ص ۷۸ و ۱۴۹.

(۲) «عشق نامه»، تاریخ ادبیات در ایران (جلد ۲)، دکتر ذبیح الله صفا، ص ۵۶۰.

(۳) ادبیات و تمهد در اسلام، محمدرضا حکیمی، ص ۱۵۷ [انداز = همتا و مانند / فایک = دلیر، بیباک / نایک = پارسا، پرهیزگار].

(۴) علامه امینی این حدیث شریف را به استناد ۱۴۳ مأخذ اهل سنن ذکر کرده است: الفدیر، ج ۶ / ص ۶۱-۸۱؛ و نیز احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۳۷؛ دیوان عثمان مختاری، جلال همایی، ص ۷۱۹-۷۱۸. روایت دیگر حدیث چنین است: انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأتی الباب.

(۵) دیوان ناصر خسرو، باهتمام و تصحیح مجتبی مینوی، ص ۱۵۸ [قریر = روشن].

(۶) دیوان سنائی غزنوی، باهتمام مدرّس رضوی، ص ۴۶۷-۴۶۸.

(۷) دیوان ناصر خسرو، ص ۲۱۴-۲۱۵.

(۸) همان، ص ۱۹۲-۱۹۳.

(۹) اشاره به حدیث نبوی: لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار.

(۱۰) دیوان فریدالدین عطار، به تصحیح سعید نفیسی، ص ۳۱۹.

(۱۱) شرح احوال عطار نیشابوری، تألیف بدیع الزمان فروزانفر، ص ۱۰۸.

(۱۲) منطق الطیر، باهتمام دکتر سید صادق گوهرین، ص ۲۶.

(۱۳) مثنوی مولوی، چاپ رضائی، دفتر اول، ص ۷۲-۷۳؛ احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۳۷.

(۱۴) حدیقه الحقیقه، سنائی غزنوی، باهتمام مدرّس رضوی، ص ۲۵۴-۲۴۴.

(۱۵) «مختاری نامه»، مقدمه دیوان عثمان مختاری، ص ۳۲۴؛ دیوان عثمان مختاری، ص ۷۱۸-۷۱۹ [آگفت = آزار و آسیب / هیچ وقت = همیشه / شیر = شیر خدا، اسدالله].

(۱۶) گنجینه گنجوی، وحید دستگردی، ص لز

(۱۷) غزالی نامه، تألیف علامه فقید جلال همایی، ص ۸۱.

(۱۸) جامی (متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منثور عبدالرحمن جامی)، تألیف علی اصغر حکمت، ص ۱۴۳.

(۱۹) دیوان انوری (جلد اول: قصاید)، باهتمام مدرّس رضوی، ص ۱۲۱.

(۲۰) همان، ص ۹۳.

(۲۱) دیوان ناصر خسرو، ص ۲۴۴.

(۲۲) تاریخ بیهقی، باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، ص ۱۸۳.

(۲۳) بعضی کسان که به فردوسی دهن کجی می کنند نه این بزرگمرد را می شناسند و نه شاهنامه را خوانده اند. هستند بعضیها که می گویند: عنوان شاهنامه را از این اثر برداریم و به جای آن فردوسی نامه بگذاریم. آخر کجای این حرف درست است؟ شعرای بزرگ مشهور ما در مدایح عالی خود خطاب به مولای متقیان (ع) حضرتش را با عنوان: شاه ولایت - شاه مردان - شاه دلّیل سوار... نامیده اند.

پس با این اشعار چه کنیم؟

مقدمه شاهنامه در حکم گنجینه معارف اسلامی است (گرچه مختصر است). آنها که نستجیده در این باب سخن می گویند خوب است مقاله مستدل دانشمند محترم نصرالله پورجوادی را تحت عنوان «نگاهی دیگر به فردوسی» (نشر دانش، آذرودی ۱۳۶۶، سال ۸) و نیز مقاله سودمند فاضل ارجمند دکتر جلیل تجلیل را با عنوان «هدایت اسلامی در شعر فردوسی» (گلچرخ، شماره ۵) بخوانند و به دقت بخوانند و اندکی بخود آیند.

(۲۴) مثنوی پیر و جوان، میرزا نصیر طبیب اصفهانی، چاپ ۱۳۳۸ هجری.

(۲۵) ادبیات و تمهد در اسلام، ص ۲۸۲-۲۷۸. البته صاحب بن عباد شعر دیگری را نیز در همین معنی سروده است که برای رعایت اختصار آورده نشد.